

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۷۷

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۳/۰۲/۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

المقصد الأول : فى الأوامر

۱- ۱- ماده امر

۱- ۱- ۴- فى الطلب و الارادة و معنى الامر

دیروز مطالبی راجع به طلب و اراده مطرح شد. یکی از آقایان سؤالی داشتند که روایتی که آقای آخوند نقل می‌کنند السعيد سعيد فى بطن امه و الشقى شقى فى بطن امه، این چیست؟ چون می‌دانستند من بنا ندارم وارد آن بحث بشوم، فرمودند که حالا این مقدار را شما وارد بشوید و یک اشارتی داشته باشید. دوست دارم دقت بفرمایید چون فکر می‌کنم جوابی که ما می‌دهیم، به درد موارد مشابه هم می‌خورد. این روایت حالا با این تعبیر یا تعبیر مشابه، شاید مثلاً ده تعبیر ما از این مضمون داریم. السعيد سعيد فى بطن امه و الشقى شقى فى بطن امه. حدیث بسیار معروف است. متون حدیثی شیعه دارد، متون حدیثی عامه هم دارند. روایت نبوی هم هست. از نظر سند البته یک سلسله سند محکمی داشته باشد، خیر. مخصوصاً که می‌دانید ما در اخبار معارف که مبین احکام نیست، می‌گوییم خبر واحد ثقه حجت نیست؛ یعنی دلیلی بر حجیت آن نداریم. برخلاف اخباری که مبین احکام است و البته این نظر فقط نظر ما نیست. بسیاری از علما عقیده‌شان است؛ ولی حدیث معروف است. حتی از برخی روایات استفاده می‌شود که زمان خود ائمه هم ایجاد سؤال کرده بوده. اشتباه نکنم محمد بن ابی عمیر است که از امام کاظم علیه السلام سؤال می‌کند که منظور پیامبر از این حدیث چیست که بعد امام علیه السلام توضیحی را می‌دهند. این را هم اضافه کنم دیدم برخی از افراد اهل توفیق در تألیف، اصلاً راجع به این حدیث کتاب نوشتند. تألیف کردند. حالا این‌ها را جزئیات را خودتان دریاورید. این حدیث قابل پیش‌بینی است. اگر دست اشاعره بدهند، همان مذهب خودشان را استفاده می‌کنند که مذهب جبر است و می‌گویند تمام این بساط‌ها به تعبیر من

غیر واقعی است. اصلاً چیزی به نام اختیار نداریم. من و شما هم به قول آن شاعر مثل تیشه‌ای هستیم در دست نجار ازل و کاری دست شما نیست. آقای آخوند صریحاً استفاده جبر نکرده؛ ولی چیزی هم کمتر از جبر نیست. ایشان می‌گویند این روایت نظر دارد به شقاوت ذاتی که در شقی هست و سعادت ذاتی که در سعید هست و الذاتی لایعلل. از آن مواردی که حضرات ما با همه ارادتی که محضر آقای آخوند داریم، خیلی تعجب می‌کنیم که یک چیزی قائل باشیم به نام شقاوت ذاتی در انسان و سعادت ذاتی. بعد می‌خواهد بگوید که دیگر جبر هم نیست؛ چون جبر کشاندن است و خداوند انسان‌ها را به شقاوت نمی‌کشاند تا بشود جبر یا به سعادت؛ بلکه خلق الشقی و خلق السعید. می‌خواهم فرق حرف آقای آخوند با حرف اشاعره معلوم بشود. آن‌ها می‌گویند جبر است. انسان را می‌کشاند به شقاوت یا به سعادت. آقای آخوند می‌گوید خلق الشقی و خلق السعید. عبارتی که در کفایه می‌آورد. باید تعجب کنیم از مقامی مثل آقای آخوند.^۱

پس دقت کنید یک نظر، نظر جبر است، یک نظر، نظر آقای آخوند است؛ ولی اگر دیده باشید حداقل استادان در کفایه گفته باشد، این سؤال وقتی از امام کاظم علیه السلام می‌کنند، امام چون منسوب به پیغمبر است، برمی‌گردانند به علم خداوند. می‌فرمایند: الشقی من علم الله و هو فی بطن أمه أنه سيعمل عمل الأشقیاء و السعید من علم الله و هو فی بطن أمه أنه يعمل عمل السعداء. یعنی برمی‌گردانند به علم. علم الهی و خب می‌دانید هیچ‌وقت علم الهی منشأ جبر نمی‌شود. حالا اگر یک معلمی قبل از امتحانات، قبل از خرداد، می‌داند این دانش‌آموز رد می‌شود و می‌داند این دانش‌آموز قبول می‌شود، او می‌رود درس می‌خواند قبول می‌شود، این می‌رود بازیگوشی می‌کند قبول نمی‌شود، آیا علم معلم باعث جبر دانش‌آموز می‌شود؟ اصلاً بگوییم علم غیر قابل تخلف یعنی اشتباه هم نکند معلم، حتماً هم همین‌طور باشد. گویا امام می‌خواهند بگویند این حدیث ناظر به علم الهی است. نه ناظر

^۱ یک چیزی بگوییم می‌ترسم باز مثلاً خدای نکرده تنقیصی بشود. آقایان ما همین الانی هم که گاهی با برخی از اساتید غیر قم مثلاً اساتید نجف بحث می‌کنیم، مثلاً یک‌وقت بحث به تاریخ کشیده می‌شود یا به یک جاهایی به فلسفه یا به کلام، مشخص می‌شود خیلی ضعف آشکار است. همین چند شب پیش بود با یکی از آقایان، بزرگان جلسه‌ای بود. مثلاً ایشان اصلاً تاریخ جنگ احد را نمی‌دانست. فکر می‌کرد جنگ احد زمان حیات حضرت خدیجه بوده. یک مناسبتی شد، دیدم خیلی مثلاً طرف، حالا خب از نظر فقه و اصول بسیار بسیار قوی، چهره. نمی‌خواهم بگوییم آقای آخوند با آن عظمت این جوری بوده، ولی بالآخره کفایه ایشان قوی وارد نشده در کفایه.

به این که طرف چه بخواید، چه نخواهد شقی می شود و چه بخواید، چه نخواهد سعید می شود. اگر معاویه، معاویه می شود دست خودش نیست. اگر سلمان نبوی هم سلمان می شود دست خودش نیست. این را نمی خواهند بگویند. این همان حرفی است که می دانید با اعتقادات ما می سازد. ما همیشه باید متشابهات را به محکمت برگردانیم. این درست است یا نه؟ اگر ما یک جایی با یک متشابهی مواجه شدیم، دست روی متشابه نگذاریم و در دور آن بچرخیم. باید محکمت را در نظر بگیریم و لذا این حدیث که سهل است، اصلاً شما فرض کنید ما پنج حدیث دیگر هم داشته باشیم، از آن ها استفاده جبر بشود. ما جزء محکمت قرآنمان اختیار است. اگر کسی بخواید راه ضلالت را انتخاب بکند، کسی می خواهد من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. إنا هدیناه السبیل إنا شاکراً و إنا کفوراً. ببینید وقتی از محکمت ما اختیار است، حالا اگر یک حدیثی هم یک جا دیدیم، سندش هم درست بود، دلالتش هم درست بود، مسلم باید در سایه آن محکمت تفسیر کنیم. در واقع امام کاظم علیه السلام همین کار را دارند می کنند. امام کاظم به خاطر ادله دال بر اختیار اگر یک روایتی هم از جدشان برسد، حالا یا می گویند بگذارید کنار، جد ما این را نفرمودند یا این را نمی گویند؛ چون شاید طرف مقابل نپذیرد. می آیند توجیه می کنند که متشابه را برگرداند به محکم. فرض کنید یک جایی سؤال پیش می آید که خدا با جاهل قاصر چه کار می کند. اصلاً روایت داشته باشیم که جاهل قاصر می رود جهنم. ما وقتی که محکمت داریم که خدا عادل است، این سایه می اندازد روی تمام آن ادله متشابهات. من یک چیز عجیب و غریبی نمی گویم. می گویم ما باید در پاسخ به شبهات هنر برگرداندن متشابهات به محکمت داشته باشیم. شما اصلاً ادله را بگذارید کنار. نمی دانم درس تفسیر را بودید یا نبودید. در چندین هفته قبل ما می گفتیم بالأخره ما حس می کنیم اختیار داریم. بدترین خانه خانه فرعون است، بهترین زن بیرون می آید. بهترین خانه در دوران خود خانه نوح و لوط است، زن کافره می آید بیرون. معلوم است انسان اختیار دارد. خود ما هم در زندگی مان این گونه هستیم. البته کسی منکر نیست محیط، پدر و مادر، لقمه، این ها جز محکمت ما هست. اما این که انسان اختیار ندارد، شقاوت ذاتی، سعادت ذاتی که نباید انسان تفوه کند و چرا تفوه شده، نمی دانم. علی ای حال این نکته را توجه داشته باشید. ما این حدیث را اگر بپذیریم باید در سایه محکمت تفسیرش کنیم. درس من هم امروز این نکته اش را دوست دارم دقت کنید که همیشه در پاسخ به شبهات باید مدیریت کنیم.

یک نکته هم من دیروز گفتم راجع به مسیحیت. من گفتم بعد از آن افتضاح انگیزسیون و تفتیش عقائد، این ها یک بازسازی کردند خودشان را. حالا یک دفعه کسی گوش کند مثلاً بگوید این همه علمای ما، بزرگان ما در طول تاریخ همین حرکات را داشتند، معلوم است دیگر. کسی نباید یک وقت بهانه بگیرد. ما نظرم ان به بازسازی

آن‌ها بود و الا منصفانه بخواهیم بگوییم نه به عنوان یک روحانی شیعه، طول تاریخ خدمات عالمان شیعه حتی الان خدماتی که علمای ما می‌کنند، بزرگان ما می‌کنند، چه در ساخت مدرسه، ساخت بیمارستان، درمانگاه، مراکز کمک به ایتم و امروزه خیلی از طلاب که واقعاً دیده نمی‌شوند. بپذیرید که من ارتباط خوب است. این شهر، آن شهر گاهی می‌روم برای مناسبات. چقدر نیرو، طلبه‌ها در گمنامی، بی‌نامی بهترین خدمات را به مردم غیر از مسائل دینی، حالا آن که جدا، ارائه می‌دهند، کمک می‌کنند، مشورت می‌دهند. علی‌ای حال چون بحث ما خدمات عالمان شیعه نبود، دیروز اشاره نکردیم و الا اگر بخواهیم آن را هم بگوییم، با کمال انصاف بدون ذره‌ای تعصب، باید یک فصل بزرگی و مشبعی در این باره صحبت بشود. معلوم است. منظور من هم معلوم بود.

بسم الله الرحمن الرحيم. یک مقداری از مباحث کفایه را پیش ببریم. در درس امروز در برگه فی مدلول الجمل الخبریه و الصیغ الإنشائیة. می‌خواهیم امروز این مطلب را رسیدگی کنیم. حالا چقدر اثر فقهی دارد، چرا در بحث صیغ انشائیة اش آثاری دارد، ولی الان خودتان را درگیر اثر فقهی نکنید. اصلاً بگویید یک بحث لغوی. چون بیشتر به لغت می‌خورد.

جمل خبریه مدلولش چیست؟ زید قائم، الله عادل مثلاً. آقای آخوند می‌فرمایند که جمل خبریه دلالت می‌کند بر ثبوت نسبت یا نفی نسبت. اگر قضیه موجه باشد، ثبوت نسبت. زید قائم. اگر سالبه باشد، دلالت می‌کند بر نفی نسبت. زید لیس بقائم؛ متنها این را دقت کنید. می‌فرماید فی نفس الأمر من ذهن او خارج. دلالت می‌کند بر ثبوت نسبت یا نفی نسبت در نفس الأمر. از آقای آخوند می‌پرسیم مراد از نفس الأمر چیست؟ می‌گوید مراد از نفس الأمر ذهن است یا خارج است. خارج مثل زید قائم. زید لیس بقائم. ذهن مثل چه؟ الإنسان نوع. الإنسان نوع در خارج است؟ در خارج الإنسان نوع؟ خارج که ظرف تحقق نوع نیست. ظرف تحقق فرد است. زید مثلاً انسان. پس باید بگوییم ذهن. پس این طور شد. جمله خبریه دال بر ثبوت نسب است یعنی حکایت می‌کند. جمله می‌شود حاکی، ثبوت نسبت یا نفی نسبت می‌شود محکی. حالا آقایان این به نظر شما درست است یا نه؟ جمله خبریه دال بر نسبت است یا نفی نسبت در نفس الأمر من ذهن او خارج. من خارج او ذهن. فی ذهن او خارج. می‌دانید مشکل چیست؟ در مثل الدور محال، جمله خبریه هست یا نه؟ الدور محال. اجتماع نقیضین محال. دور محال است. اجتماع نقیضین محال است. تسلسل محال. این دلالت بر ثبوت نسبت هم می‌کند. ثبوت نسبت محال برای الدور یا محال برای اجتماع نقیضین. این ظرفش کجا است؟ ظرفش خارج است؟ یعنی اجتماع نقیضین در خارج محال است. اگر اجتماع نقیضین در خارج بتواند باشد که دیگر محال نیست. در زید قائم می‌گوییم زید در

خارج قائم است و این در خارج است یا به قول شما الإنسان نوع، صورت تصویری در ذهن. کلی است دیگر؛ اما الدور محال چه؟ اگر بگویید نه نه خارج نه، ذهن، یعنی دور ذهنی محال است، سؤال می‌کنم دور ذهنی محال است به نظر شما؟ دور ذهنی یعنی تصور دور. تصور دور می‌کنیم. نمی‌کنیم تصور دور؟ پس چرا می‌گوییم محال است؟ هیچ وقت دوستان فکر کرده بودید روی این قضیه؟ بعضی چیزها آدم وقتی با آن بازی می‌کند، معلوم می‌شود خیلی هم ساده نیست. لذا به شما بگویم بعضی‌ها می‌دانید چه کار کردند؟ بعضی گفتند ما یک سری امور داریم می‌گوییم نفس الأمر، اما مثل آقای آخوند نفس الأمر را به ذهن و خارج تفسیر نمی‌کنیم. یک عبارتی آقای خوئی دارند جای دیگر، البته این کار مال منطقه است یعنی اهل منطق. آن‌ها می‌گویند اموری داریم که هست، ثابت است؛ اما نه ظرف ثبوتش ذهن است نه ظرف ثبوتش خارج است؛ مثلاً جزء ثابتات است. نمونه‌اش هم همین مثال الدور محال. ظرف این قضیه کجا است؟ این قضیه هست یا نه؟ راست است یا دروغ است؟ راست. این قضیه راست ظرفش کجا است؟ دور خارجی محال است؟ دور خارجی یعنی دوری که در خارج هست. این که نمی‌شود. اگر دور در خارج هست پس چرا می‌گویید محال؟ دور ذهنی محال است؟ آن که محال نیست. دور ذهنی یعنی تصور دور. تصور دور محال نیست. پس این چیست؟ این است که یک مقداری این فرمایش آقای آخوند گیر می‌کند. الان برایتان عرض می‌کنم که راه حل ما چیست. در این موارد ما چاره‌ای نداریم جز این که یک چیزی غیر از ذهن و خارج تصور کنیم. باز نگویید که بالأخره به ما گفتند یا ذهن است یا خارج است. ما می‌خواهیم همین را به هم بزنیم امروز. چرا برویم در مدلول جمل؟ به قول آقا جمل خبریه. اصلاً در خود مفردات بارها من یادم است معنای کلمات چیست؟ اصلاً از جمله بیاید بیرون، بروید در مفردات. ما یک کلمه‌ای به نام الشیخ الأنصاری داریم یا نداریم؟ هر وقت مثال زدیم الشیخ الأنصاری مثال زدیم. الشیخ الأنصاری این کلمه مهمل است یا معنی دارد؟ مثل دیز است؟ یا مثل زید است؟ معنی دارد. معنای الشیخ الأنصاری وجود خارجی شیخ انصاری است؟ همانی که ۶۷ سال زندگی کرد و مرد. آن است یا وجود خارجی معنای اعلام نیست؟ و لذا بعد از مرگشان هم معنی دارد. همین الان که من دارم می‌گویم. می‌گویم شیخ انصاری در مکاسب این را فرموده. ممکن است بگویید معنای ذهنی. از شما می‌پرسم معنای الشیخ الأنصاری وجود ذهنی شیخ انصاری است؟ یعنی وجود خارجی معنای شیخ نیست؟ وجود ذهنی قید ذهنی دارد؟ اگر این طور باشد که بر وجود خارجی نمی‌توانید اطلاق کنید. مثلاً می‌گوید شیخ انصاری آن گوشه نشسته. این غلط می‌شود دیگر؛ چون شیخ انصاری آن وجود خارجی نشسته نه وجود ذهنی و معنی فرض کردید وجود ذهنی است. پس وجود ذهنی هم نیست. چیست؟ یک بحثی که ساده می‌نمود، یک دفعه پیچیده شد. باید بگویم معنای الشیخ الأنصاری یک چیزی است اصلاً نمی‌توانم

لفظ به کار ببرم. بگوئیم یک صورت. من در عبارت نوشتم صوراً لشیء. منظور از صورت نه وجود ذهنی. در برگه نوشتم صورت؛ ولی دارم توضیح می‌دهم. یک چیزی، یک صورتی. بله تا قبل از تولد هم این کلمه نبود. تازه موقعی هم که متولد شد که نگفتند به او بگوئیم ملامرتضی. اول هم گفتند مرتضی. بعد می‌گفتند ملامرتضی دزفولی. بعد از صاحب جواهر، شد شیخ اعظم. شد الشيخ الأنصاری. علی‌ای حال یک صورتی که تجسد خارجی‌اش آن شخص است و لذا به کس دیگری هم نمی‌گوئیم الشيخ الأنصاری. معنی در مفردات نه وجود خارجی است به قید خارج، نه وجود ذهنی است به قید ذهن. بگو هر دو اعم از ذهنی و خارجی، آن هم که می‌دانید معنی ندارد. چون اعم از ذهن و خارج یعنی می‌خواهید بگوئید ذهن و خارج قیدش است؟ قیدش نیست. عجیب است چیزی که ما این همه داریم به کار می‌بریم، ولی می‌خواهیم دقیق‌تر بازش کنیم سخت می‌شود. اگر معنی در مفاهیم تصویری این است، در مثل الدور محال یا اجتماع النقیضین محال هم همین است. هرچه در مفردات می‌گوئید در آن‌ها هم بگوئید. بله مشکل ما در مثل الإنسان نوع، الإنسان کلی یا زید قائم نیست. آن‌ها قید وجود خارجی دارد یا قید وجود ذهنی دارد؛ اما همه قضا یا این‌طوری نیست.

نگاه کنید برگه را. قال الخراسانی فی الحدیث عن ذلک. آقای خراسانی در گفتگو از جمله خبریه و صیغ می‌فرماید که أما الجمل الخبریه فهی داله علی ثبوت النسبه بین طرفیها أو نفيها فی نفس الأمر من ذهن أو خارج. مثال ذهن مثل الإنسان نوع. مثال خارج مثل الإنسان کاتب. همین اشکال ما شد. اشکال بعضی‌ها شد که این مطلب شما کلیت ندارد. اگر این من ذهن أو خارج نبود، فقط بود فی نفس الأمر، شامل مثل الدور محال و اجتماع النقیضین محال هم می‌شد. اشکال هم نداشت. این اضافه کار را مشکل می‌کند. اگر گفته بودند من ذهن أو خارج أو نحوهما هم درست بود. برگه را بیابید پایین و لذلك قیل فی ذلک. این عبارت مال آقای خوئی است. إن الأمور الواقعيه. اموری که واقعیت دارد، من از شما سؤال می‌کنم الدور محال واقعیت دارد یا ندارد؟ دروغ است الدور محال؟ پس واقعیت دارد. إن الأمور الواقعيه قد تكون موجوده فی الخارج مثل ذوات. زید و بکر و عمرو و تقی و این‌ها. و قد تكون. ممکن بود ایشان می‌گفت و قد تكون موجوده در ذهن. اگر می‌گفت تكون موجوده در ذهن، مشکل حل نمی‌شد؛ اما زرنگی این آدم را نگاه کنید. فرموده و قد تكون ثابتة. یعنی لا موجوده فی الخارج و لا موجوده فی الذهن. همان نفس الأمر. و هذا كما فی استحالة اجتماع الضدين أو النقيضين أو الدور محال، تسلسل محال. این‌هایی که نه ظرف ذهن دارد نه ظرف خارج. من برای این‌که به ذهن شما نزدیک بکنم، گفتم که در مفردات ما هرچه بگوئیم این‌جا هم باید بگوئیم. الشيخ الأنصاری معنایش وجود خارجی شیخ انصاری نیست به قید خارج. وجود ذهنی شیخ انصاری هم نیست به قید ذهن. هیچ‌کدام نیست. می‌دانید که وقتی هیچ‌کدام نشد

قهرماً نمی‌توانیم بگوییم هردو. هم به قید خارج هم به قید ذهن. این هم که غلط است. پس باید یک چیزی تصویری کنیم، بگوییم آن صورت معنی است که بر غیر شیخ انصاری این کلمه اطلاق نمی‌شود.

و اما همه این حرف‌ها راجع به جمل خبریه بود. راجع به صیغ انشائیه معنی چیست؟ این را دوست دارم دقت کنید چون بی‌تأثیر در فقه نیست. وقتی که من و شما در معامله من می‌گویم بعثک هذا بهذا، شما هم می‌گویید اشتریت یا مثلاً خانم صیغه ازدواج می‌خواند، مرد هم قبول می‌کند، این‌جا مدلول صیغه انشائی چیست؟ آیا این هم مثل جمل خبریه حکایت می‌کند یا اصلاً صیغ انشائیه ایجاد می‌کند؟ از شما سؤال کنم در جمل خبریه حکایت بود یا ایجاد بود؟ حکایت بود. حالا چه راست، چه دروغ. آن مهم نیست. بالأخره در جمل خبریه حکایت می‌کند و لذا می‌گویند دال، مدلول؛ اما در صیغ انشائیه آقای آخوند می‌فرمایند هرچه هست ایجاد است نه حکایت. مثال را عوض نکنیم. وقتی که من یک چیزی به شما می‌فروشم، یک‌دفعه می‌گوییم که قبل از خواندن صیغه من می‌فروشم به شما، شما هم می‌خرید، بعد این را ابراز می‌کنم با بعث و اشتریت. از شما می‌پرسم این‌طوری است یا این‌که با خود همین صیغه بیع محقق می‌شود؟ شما وقتی بنگاه می‌روید برای مثلاً فروش خانه خود، چه کار می‌کنید در بنگاه؟ اول می‌فروشید، مشتری هم می‌خرید، بعد مثلاً صیغه‌اش را می‌خوانید یا آن صحبت‌ها، صحبت‌های مقدماتی است؟ در فقه به آن می‌گویند مساومه یعنی صحبت‌های قبل از معامله. وگرنه دو ساعت هم حرف بزنیم، این خونه خیلی خوب است، خیرش را ببینی، من چقدر خانه برایم برکت داشته، قیمتش هم این است، کمتر هم نمی‌دهم، شرطم هم این است، آن مشتری هم می‌گوید شما هم خیر از پولش ببینی، خیلی ممنون، ان شاء الله برای من هم خیر بدهد، این پول را چقدر زحمت کشیدم به دست آوردم، چهار ساعت هم این حرف‌ها را بزنید این حرف‌ها معامله نیست. وقتی دست را می‌برد جلو، آن هم دست را می‌آورد جلو، می‌گوید فروختم، حالا آن‌هایی که مقید هستند به صیغه، آن هم می‌گوید خریدم، تازه بیع محقق می‌شود. این‌جا است که آقای آخوند در یک دقت ستودنی به نظر ما، می‌فرماید برخلاف جمل خبریه که حاکی هستند، دال بر ثبوت نسبت یا نفی نسبت از قبل یا در آینده، جمل انشائی خودش ایجاد معنی می‌کند؛ یعنی با بعث بیع محقق می‌شود. با انکحت یا انت طالق، نکاح و طلاق محقق می‌شود. خیلی فرق کرد. آن اولی حکایت بود. حالا جالب این است که در کفایه کلمه حکایت نیامده؛ ولی اگر می‌آمد خیلی خوب بود که فرق این‌ها معلوم بشود. پس اگر در امتحان شورا یک‌وقت از شما پرسیدند فرق اساسی بین جمل خبریه و جمل انشائی چیست؟ بگویید آن حکایات جمل خبریه دالات، اما این موجدات ایجادیات، ایجاد می‌کند. این‌جا تا دلتان بخواهد کلام آقای آخوند مورد نقض و ابرام قرار

گرفته؛ ولی ما چون قبول داریم و برای مسئله هم حالا خیلی مستقیم ثمره فقهی داشته باشد نمی بینیم، پرونده بحث را همین جا می بندیم.

الحمد لله رب العالمين.